



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ بهمن ۱۴۰۳

موضوع کلی: امارات و ظنون

موضوع جزئی: ۵. حجیت خبر واحد - ادله حجیت خبر واحد - دلیل دوم: اخبار و روایات - مصادف با: ۱۸ شعبان ۱۴۴۶

ادامه اشکال دوم به دلیل دوم (اخبار و روایات) - اشکال به طائفه سوم و چهارم روایات - مقدمه: راههای احراز وثاقت - اشکال اول - اشکال دوم - اشکال سوم

جلسه: ۸۲

سال شانزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم نسبت به استدلال به اخبار برای حجیت خبر واحد اشکال دور مطرح است که تفصیلاً آن را بررسی کردیم. اشکال دوم در واقع مطلبی است که بعضی از بزرگان فرموده‌اند و در حقیقت انکار این دلیل است. یعنی این اشکال در واقع می‌خواهد بگوید که به طور کلی نمی‌توانیم برای حجیت خبر واحد به اخبار استدلال کنیم. بخشی از مطالب ایشان را در جلسه گذشته بیان کردیم. ایشان طوایف چهارگانه اخبار دال بر حجیت خبر واحد را به دو دسته تقسیم کردند؛ فرمودند یک دسته که عبارت از دو طایفه از این روایات است به طور کلی اجنبی عما نحن فیه، اصلاً این دو طائفه نمی‌تواند برای حجیت خبر واحد مورد استفاده قرار بگیرد. دو تا طایفه قابلیت استناد دارد اما در عین حال دلالت ندارد.

ادامه اشکال دوم به دلیل دوم

بررسی طایفه سوم و چهارم

مقدمه: راههای احراز وثاقت

ما بخش اول کلام ایشان را دیروز ذکر کردیم و گفتیم ایشان معتقد است که روایاتی که ترغیب می‌کند به حفظ حدیث و کتابت حدیث و روایات علاجیه به طور کلی اجنبی عن افاده الحجیه، اما دو طائفه دیگر اجنبی نیست اما نفع و فایده‌ای برای ما ندارد. آن دو طایفه یکی روایاتی است که ارجاع به اشخاص ثقه خاص داده، مثل زراره یا عمری و پسرش و یکی هم روایاتی مثل «لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فی ما یرد به من ثقات شیعتنا» است. این دو طائفه لم تکن اجنبیا عما نحن فیه اما لا تنفع فی اثبات حجیه خبر الثقه تعبداً. بیان ذلک:

ایشان می‌گویند: بالاخره این دو طایفه ما را ارجاع می‌دهد به ثقات، حال یا معین یا به صورت کلی. اما ببینیم منظور از ثقه چیست؟ وثاقت به معنای این است که شخص اهل کذب و دروغ نیست، یعنی امام (علیه السلام) یا به صورت کلی می‌فرماید: رجوع به کسانی کنید که تعرض از کذب دارند، یا به خصوص دو سه نفر را نام می‌برند و می‌گویند به این‌ها رجوع کنید که ثقه هستند و اهل دروغ نیستند. سوال این است که وثاقت چگونه احراز می‌شود؟ ما از کجا بفهمیم کسی اهل کذب و دروغ نیست؟ سه راه برای احراز وثاقت وجود دارد:

راه اول: یکی اینکه انسان در اثر معاشرت و نشست و برخاست با کسی احراز کند که این شخص تقه است، اهل دروغ نیست. انسان وقتی با کسی معاشرت داشته باشد می‌تواند بفهمد این شخص دروغگو هست یا نیست، بعد از مدتی راستگویی و دروغگویی یک شخص کاملاً معلوم می‌شود، پس گاهی بالوجدان این را به دست می‌آورد. یا ممکن است کسی که مورد اعتماد است شهادت به وثاقت کسی بدهد و بعد هم معلوم شود واقعاً این چنین بوده. شما ممکن است کسی را شناسید اما کسی که مورد اعتماد شماست او را توثیق می‌کند، می‌گوید او اهل کذب دروغ نیست.

پس راه اول این است که انسان بالوجدان احراز کند وثاقت را، حال یا از طریق معاشرت خودش یا شهادت دیگران.

راه دوم: حسن ظاهر؛ یعنی همین که کسی را می‌بینیم که ظاهرش خوب است. این برای اینکه انسان او را تقه بداند کفایت می‌کند؛ مثل اینکه حسن ظاهر به عنوان یک طریقی برای احراز عدالت محسوب شده است. ممکن است شما بگویید آقا من از کجا بفهمم این شخص عادل است که بتوانم پشت سرش نماز بخوانم؟ عدالت به معنای حقیقی را که یک امر درونیست را نمی‌توانیم احراز کنیم؛ می‌گویند همین قدر که حسن ظاهر داشته باشد کفایت می‌کند، اینکه ظاهرش خوب است و کسی او را به عنوان یک آدم اهل گناه نمی‌شناسد، همین کافی است، لذا حسن ظاهر راهی است برای احراز عدالت. بر این اساس همانطور که حسن ظاهر یک راهی برای احراز عدالت است، یک راهی برای احراز وثاقت هم می‌باشد.

راه سوم: بینه؛ یعنی دو شاهد عادل، شهادت به وثاقت کسی بدهند. این فرق می‌کند با شهادت من یطمئن بشهادت؛ راه اول شهادت کسی است که ما اطمینان به او داریم و بعد هم در عالم واقع این معلوم و کشف می‌شود که درست بوده؛ آن راه وجدانی است اما اینجا دو شاهد عادل شهادت به وثاقت کسی می‌دهند این راه وجدانی محسوب نمی‌شود، اما قابل اخذ است، ما می‌توانیم به آن اعتماد کنیم، دو شاهد عادل که شهادت بدهند وثاقت احراز می‌شود.

پس وثاقت با یکی از این سه طریق یعنی وجدان، حسن ظاهر و بینه احراز می‌شود.

حال سوال این است که کسی که وثاقتش بالوجدان ثابت شده است، اگر یک خبری به ما بدهد فرق می‌کند با کسی که وثاقتش با بینه ثابت شده یا از طریق حسن ظاهر؟ ایشان می‌فرماید:

اخبار کسانی که وثاقتشان بالوجدان احراز شده (مثلاً با معاشرت ما به دست آوردیم این انسان اهل دروغ نیست) موجب یقین به صدق و تحقق مخبر به می‌باشد. اگر فرض کنید کسی که شما بالوجدان فهمیدید اهل دروغ نیست، بیاید یک خبری به شما بدهد و بگوید فلان جا اینطور شد، شما یقین پیدا می‌کنید به مفاد خبر او، به مخبر به؟ چون یقین به صدقش دارید، این دو با هم ملازمند. کسی که بالوجدان وثاقتش برای شما محرز شده است، اگر یک چیزی را برای شما نقل کند، شما یقین به مضمون خبر یا تحقق مخبر به پیدا می‌کنید. چون یقین دارید او اهل دروغ نیست. بلکه احتمال اشتباه در مورد او داده می‌شود، احتمال غفلت داده می‌شود، لکن این احتمال اشتباه هم با اصالة عدم الغفله نفی می‌شود. لذا این خبر یک خبر یقینی می‌شود.

حالاً اگر کسی که حسن ظاهر دارد و ما با اتکا به حسن ظاهر او را تقه می‌دانیم، برای ما خبری نقل کند، اینجا از نظر ما خبر او در حد خبر شخص اول نیست، اینجا دیگر مثل جایی که خود ما وجداناً وثاقت را احراز می‌کنیم یقین به صدق و تحقق مخبر به پیدا

نمی‌کنیم. همچنین اگر با بینه وثاقت کسی احراز شود، مثلاً دو شاهد عادل گفتند فلانی تقه است و او یک خبری برای ما نقل کرد، خبر چنین شخصی برای ما یقین آور نیست.

پس از میان این سه طریق که به سبب آنها وثاقت اشخاص احراز می‌شود راه اول یقین آور است، اما راه دوم و سوم یقین آور نیست.

اشکال اول

با توجه به این مقدمه باید ببینیم این دو طایفه از روایات که ارجاع داده‌اند به ثقات، این ثقات چگونه وثاقتشان احراز شده است؟ اگر وثاقتشان از راه وجدان احراز شده باشد، به طور کلی از دایره بحث ما بیرون است زیرا بحث ما در حجیت خبر واحد تعبداً است، اما اگر ما یقین به وثاقت کسی پیدا کنیم، دیگر مسئله تعبد مطرح نیست.

بر این اساس آن روایاتی که ما را ارجاع به زراره داده یا به عمری و پسرش، مثلاً امام فرموده «علیک بهذا الجالس» و اشاره به زراره کرده یا فرموده «العمری و ابنه ثقتان» دال بر شهادت امام است که برای ما موجب یقین است. وقتی امام بفرماید زراره تقه است ما یقین به وثاقت زراره پیدا می‌کنیم، اگر بگویید عمری تقه است برای ما بالوجدان محرز می‌شود که تقه است، حتی اگر خودمان بخواهیم با معاشرت به دست بیاوریم شاید به این درجه از اطمینان نرسیم. حال آیا احراز وجدانی وثاقت که مستلزم جزم به مضمون خبر و یقین به تحقق مخبر به هست، ربطی به حجیت خبر واحد دارد؟ ما از مواردی بحث می‌کنیم که خبر تقه برای ما یقین آور نیست. با این حساب نه آن طایفه‌ای که ارجاع به زراره داده به درد ما می‌خورد، نه آن طایفه دیگر که فرمود «لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فی ما یرد به من ثقات شیعتنا» با توجه به اینکه ما یقین داریم به وثاقت آنها و به تبع آن یقین به صدق مخبر به پیدا می‌کنیم از دایره بحث ما خارج می‌شود. چون بحث ما در حجیت خبر واحد در مواردی است که ما از خبر تقه ظن پیدا کنیم نه یقین. از اول هم گفتیم، اخبار آحادی که مفید علم و یقین است از دایره بحث حجیت خبر واحد خارج است. لذا این دسته از اخبار به درد استدلال برای حجیت خبر واحد نمی‌خورد، این فقط نسبت به آن دو دسته دیگر مفید است، در حالیکه امام در طایفه اول به اشخاص خاصی ارجاع داده، پس اینها به درد استدلال نمی‌خورد، همچنین دسته دوم. هر کسی را که می‌گوید ثقتنا، حتی تقه معین هم نباشد، منتهی ما باید ببینیم آن ثقاتنا چه کسانی هستند؟ پس با این دو طایفه نمی‌توانیم برای اثبات حجیت خبر واحد استناد کنیم.

سوال:

استاد: ببینید من دارم فعلاً نقل می‌کنم؛ ما نیز نسبت به حرف ایشان اشکال داریم که خواهیم گفت. عبارت ایشان این است «و هکذا الحال فی مثل لا عذر لاحد ... لان رواية الثقة مستلزما للجزم فلا يعذر تارك العمل بها عقلاً فهي لا تتكفل جعل الحجية لخبر الثقة»

...

پس اشکال اول به این دو طایفه است.

اشکال دوم

مشهور این است که خبر واحد تنها در احکام حجیت دارد نه در موضوعات. این نظر مشهور است، حالا این را ما بعداً انشاءالله بحث می‌کنیم، بسیار بحث پرثمر و پرکاربردی هم هست که آیا حجیت خبر واحد تنها اختصاص به احکام دارد یا شامل موضوعات هم می‌شود؟ مشهور معتقدند حجیت خبر واحد اختصاص به احکام دارد اما در موضوعات معتبر نیست، چون اگر ما قائل شویم به

حجیت خبر واحد در موضوعات، لازمه‌اش این است که بینه لغو باشد، بینه یعنی اینکه دو عادل شهادت بدهند، اخبار بکنند، اگر ما گفتیم خبر واحد ثقه در موضوعات خارجی حجت است، به طور کلی بینه کنار می‌رود، لذا برای اینکه جعل بینه لغو نباشد، ملتزم شدند به اینکه اخبار آحاد در موضوعات خارجی حجت نیستند. این نظر مشهور است. البته بعضی مخالف هستند که بعداً عرض می‌کنم.

ایشان می‌فرماید که اگر ما اخبار ثقات را بخواهیم به واسطه این دو طایفه حجت کنیم لازمه‌اش این است که قائل شویم به حجیت اخبار آحاد در موضوعات و این خلاف مشهور و خلاف حق است. چرا؟ بحث ما چه ربطی به موضوعات دارد؟ می‌گویند اینکه امام می‌فرماید زراره ثقه است «علیک بهذا الجالس فانه ثقه» یا «العمری و ابنه ثقتان» این در واقع اخبار از یک موضوع خارجی است، آن موضوع خارجی چیست؟ اینکه دارد خبر از یک موضوع می‌دهد نه خبر از حکم، اگر خبر از حکم بود حجت بود، اما دارد خبر از موضوع می‌دهد. اینکه می‌گوید آنچه زراره برای شما گفت حجت است، بپذیرید و معتبر است، یعنی اخبار می‌کند از یک چیزی که آن حکم نیست بلکه موضوع است. خبر دادن از یک چیزی است که خودش بی‌واسطه متضمن حکم نیست، به حکم ارتباط ندارد اما با واسطه به حکم ارتباط پیدا می‌کند این اخبار از یک موضوع خارجیست نه یک حکم شرعی و به همین دلیل اعتبار ندارد.

پس نه طایفه سوم یعنی آن طائفه‌ای که حضرت فرمود: «علیک بهذا الجالس» که وثاقت یک شخص معین را بیان می‌کند مفید است، نه آن روایتی که می‌گوید به ثقات شیعیان ما رجوع کنید. هیچ کدام فایده‌ای ندارد، چون اینها همه اخبار از خبر است و خبر هم یک موضوع خارجی است.

اشکال سوم

اشکال سوم این است که با فرض تسلیم و عدول از دو اشکال قبلی؛ مشکل این است که این روایات معارض دارد. به عبارت دیگر سلمنا که این دو طایفه قابلیت استناد داشته باشند و مربوط به صورت جزم و افاده یقین نباشند و سلمنا که اخبار از خبر حجت باشد، حال یا به عنوان اینکه اینها موضوع نیستند، چون با واسطه به حکم مربوط می‌شوند یا اصلاً بگوییم اخبار از موضوعات هم مشکلی ندارد، یعنی از دو اشکال گذشته صرف نظر کنیم؛

مشکل مهم این است که ما در مقابل این روایات یک طیفی از روایات داریم که ظهور در عدم حجیت خبر واحد غیر علمی دارد، ما روایاتی داریم که دلالت می‌کند بر اینکه اگر می‌خواهید به خبر رجوع کنید و به آن اخذ کنید حتماً یک شاهی از قرآن باید برایش پیدا کنید. لذا این دو تا طایفه هم برای استدلال مناسب نیستند.

نتیجه اینکه هیچ یک از این چهار طایفه نمی‌تواند مورد استناد واقع شود. چون دو طایفه اول که اجنبی عما نحن فیه، این دو طایفه هم با اینکه اجنبی عما نحن فیه نیستند اما لاتتفع فی اثبات حجیه خبر الثقه تعبداً. این محصل فرمایش بعضی از بزرگان در منتقی الاصول است. حالا باید این کلام را بررسی کنیم، ببینیم آیا این مطلب قابل قبول هست یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»